

ریچارد فرای و روایت پیوستگی فرهنگ ایرانی

حلیمه جعفرپور نصیرمحلّه

دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن اسلامی، دانشگاه تهران

محسن معصومی

استادیار گروه تاریخ و تمدن اسلامی، دانشگاه تهران

مقدمه

مفهوم فرهنگ را به علت وسعت و گستردگی مفهومی‌اش نمی‌توان به آسانی تعریف کرد. به اعتقاد ادوارد برنت تیلور (Edward Burnett Tylor, 1832-1917)، مردم‌شناس انگلیسی، "فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای از دانش‌ها، باورها، هنرها، اخلاقیات، حقوق، آداب و رسوم و دیگر عادات و توانایی‌هایی است که انسان به عنوان عضو جامعه آن را به دست

Halimeh Jafarpoor and Mohsen Massumi, "Richard Frye's Narrative of Iranian Cultural Continuity," *Iran Namag*, Volume 2, Number 1 (Spring 2017), 62-75.

حلیمه جعفرپور نصیرمحلّه <jafarpoor.h@gmail.com>، دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه تهران است. حوزه پژوهشی‌اش تاریخ و فرهنگ ایران و هنر اسلامی و ایرانی را در بر می‌گیرد و در این زمینه از جمله "موسیقی در دربار و جامعه عصر اول عباسی"، "عوامل رونق و شکوفایی موسیقی در عصر عباسی" و "جایگاه زن در جامعه معاصر گیلان" را به چاپ رسانده است.

محسن معصومی <mmassumi@ut.ac.ir>، دانش‌آموخته دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۸۲) استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران است و پیش از این عضو هیئت علمی دانشگاه زنجان بوده است و با بنیاد دایرةالمعارف اسلامی نیز همکاری دارد و مدیر گروه مطالعات اسلامی در شبه‌قاره هند و جنوب شرق آسیا در آن بنیاد است. از ایشان فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی دکن در دوره بهمنیان و مقالات متعددی چون "نخستین نشانه‌های ظهور تشیع در دکن" و "اسلام تندرو در جنوب شرق آسیا" منتشر شده است.

می‌آورد.^۱ به عبارت دیگر، فرهنگ همهٔ سازمایه‌های مادی و معنوی زندگی اجتماعی، شامل ارزش‌ها، ایده‌ها و باورها، اندیشه‌ها، آداب و سنن، هنر و ادبیات، علم و فلسفه، اختراعات و ابزارهاست که فرآوردهٔ ذهن و دست انسان است و به او هویت می‌بخشد.^۲ در عین حال، فرهنگ که از راه رابطهٔ انسان‌ها با یکدیگر آموختنی است، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، یعنی انسان که موجودی بهره‌ور از وراثت اجتماعی و تاریخی است، از راه فرهنگ با دانش‌ها، ارزش‌ها، باورها، آرمان‌ها، ترس‌ها، تجربه‌ها و دیگر دستاوردهای مادی و معنوی نسل‌های پیشین خود رابطه برقرار می‌کند و آنها را به ارث می‌برد. به عبارت دیگر، فرهنگ نسل‌های پیشین از راه آموزش در نسل‌های پسین به زندگی مادی و معنوی خود ادامه می‌دهد. در حقیقت، آدمی از راه اجتماع و فرهنگ از باشندهٔ میرای طبیعی به باشندهٔ مانای فرهنگی و تاریخی بدل می‌شود و با آنکه هستی طبیعی یا تن او می‌پوسد و از میان می‌رود، فرآوردهٔ آفرینندگی فرهنگی او ممکن است نسل اندر نسل بماند و چه بسا پرتوان‌تر و مؤثرتر شود. بدین‌سان بهرهٔ طبیعی هر نسل، یعنی جسم زندهٔ او می‌میرد و از بین می‌رود، اما بهرهٔ جمعی وجود او یا زندگی فرهنگی و تاریخی‌اش در نسل‌های بعد و در سده‌ها و هزاره‌های بعد همچنان ممکن است به زندگانی خود ادامه دهد.^۳ بر این اساس، همان‌گونه که موجود زنده از طریق وراثت طبیعی غریزه‌های طبیعی را به ارث می‌برد، موجود فرهنگی نیز غریزه‌های فرهنگی را به میراث می‌برد. می‌توان گفت زندگی انسانی نوعی زندگی فرهنگی است که در آن زندگی با فرهنگ، یعنی عالم ارزش‌ها، چنان جوش خورده است که از یکدیگر جدایی ناپذیرند و به‌رغم مرگ طبیعی، زندگی فرهنگی شخص می‌تواند تا مدت‌ها دوام داشته باشد.^۴ استمرار ارزش‌ها، باورها، ایده‌ها و نیز هنر، علم، ادبیات، فلسفه، زبان و... را در فرایندهای تحول تاریخی می‌شود پیوستگی فرهنگی نامید.

همچنین، از آنجا که فرهنگ و اجزا و عناصر آن موجب بقا و رشد هر قوم می‌شود، مورخان و جامعه‌شناسان به گذشته و فرهنگ اصیل بسیار توجه دارند. گذشته از این، هر فرهنگی روح مخصوص به خود را دارد که در ابعاد گستردهٔ تمدن آشکار می‌شود. این روح ضعیف می‌شود، ولی نمی‌میرد. در واقع، قانون تناسخ ارواح در خصوص فرهنگ‌ها نیز صدق می‌کند و بر عکس تمدن‌ها که می‌میرند، روح فرهنگ‌ها به لباس تمدنی دیگر درمی‌آید و بر جهان سیطره می‌یابد.^۵

^۱ آشوری، تعریف‌ها، ۱۱۵-۱۱۶.

^۲ آشوری، تعریف‌ها، ۱۱۸.

^۳ عبدالحمید صدیقی، تفسیر تاریخ، ترجمهٔ جواد صالحی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲)، ۳۲.

الوئیس کوزر و برنارد روزنبرگ، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، ترجمهٔ فرهنگ ارشاد (تهران: نی، ۱۳۷۸)، ۴۴.

^۴ آداریوش آشوری، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ (چاپ ۲؛ تهران: آگه، ۱۳۸۱)، ۱۱۵.

بر این اساس، منظور از پیوستگی فرهنگ ایرانی خصلت ذاتی فرهنگ و تمدن ایرانی است که در طول تاریخ با وجود تحولات مختلف همچنان استمرار یافته و هیچ‌گاه زایل نشده است. در واقع، تماس اقوام دیگر با ایرانیان و نفوذ آنان در جامعه ایران نتوانسته است بنیادهای اجتماعی، نظام فرهنگی و تمدن ایرانی را متزلزل کند و هویت واقعی ایرانیان را تغییر دهد.^۶

به عبارت دیگر، نیروی جاذبه و انعطاف‌پذیری جامعه ایرانی همواره موجب شده است که ایرانیان نکات مطلوب ملل دیگر را انتخاب کنند و با مجموعه بافت‌های فرهنگی و ارزشی خویش انطباق دهند.^۷ با بررسی دقیق سبک‌ها و شیوه‌های ادبی و اندرزنانه‌های پیش و پس از اسلام درمی‌یابیم که در همه وجوه اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، دینی و اقتصادی تاریخ و فرهنگ ایران و هویت ایرانی استمرار و پیوستگی وجود دارد.^۸ ریچارد نلسون فرای (Richard N. Frye, 1920-2014)، ایران‌شناس معاصر امریکایی، این موضوع را اثبات کرده است. او که برای پژوهش‌های خود سال‌ها در ایران زیست، درباره فرهنگ و تمدن این سرزمین آثار متعددی نوشته و بسیار نیز از آن حمایت کرده است. علی‌اکبر دهخدا به سبب علاقه‌مندی فرای به ایران‌شناسی، او را «ایران‌دوست» لقب داده بود. با این حال، در سال‌های اخیر انتقاداتی تند و عمدتاً غیرعلمی به اندیشه‌های فرای وارد شده است.

برخی جریان‌های فکری او را جاسوس سیا و تئوریسین مکتب ایرانی خوانده‌اند،^۹ چرا که ریچارد فرای از جمله ایران‌شناسان و مورخان است که از ایده پیوستگی و استمرار تاریخ و فرهنگ ایران در طول چند هزار سال گذشته حمایت می‌کند.^{۱۰} به عقیده او، مشترکاتی فرهنگی در همه دوره‌های تاریخ ایران به صورت هویت فرهنگی ایرانی تداوم یافته است. بر اساس این دیدگاه، زبان فارسی، هنرهای زیبا، علوم، فلسفه، باورها و اعتقادات بخشی از مشترکات فرهنگی ایرانیان است که هزاران سال استمرار یافته‌اند.

اگرچه ریچارد فرای در دوره‌ای از پژوهش‌هایش بر اعصار کهن و باستانی تمرکز دارد و اهمیت فراوانی برای آنها قائل است، اما وحدت و یکپارچگی تمدن ایرانی از دوران

۶ رضا شعبانی، مبانی تاریخ اجتماعی ایران (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۹)، ۲۴۱.

۷ شعبانی، مبانی تاریخ، ۲۴۳.

۸ Nelson Frye Richard, "Charisma of Kingship in Ancient," in *The Pahlavi Codices and Iranian Researches*, ed. Mahyar Navabi (shiraz, 1976), 111-128; quote on 115.

۹ پیام فضلی‌نژاد، «شاه‌کلید انگلیسی»، کیهان، شماره ۲۰۴۹۶ (۱ خرداد ۱۳۹۲)؛ ابراهیم جهانگیری، «معمای

۱۰ Fereshteh Davaran, *Continuity in Iranian Identity Resilience of a Cultural Heritage* (New York: Routledge, 2010), 4.

۱۱ پیام فضلی‌نژاد، «شاه‌کلید انگلیسی»، کیهان، شماره ۲۰۴۹۶ (۱ خرداد ۱۳۹۲)؛ ابراهیم جهانگیری، «معمای

کیانیان تا پایان سده شانزدهم میلادی را امری مسلم می‌داند و محققان را به درک استمرار و وحدت هویت ایرانی تشویق می‌کند و بر تداوم چشمگیر سنت‌های ایرانی تأکید می‌ورزد.^{۱۱} او ایرانیان را ققنوسی می‌پندارد که همواره پس از تاخت و تازها و ویرانگری‌های گسترده از خاکستر خویش برخاسته و به حیات فرهنگی خود ادامه داده است.^{۱۲} به گفته او، ایران بسیار تغییر کرده، اما در برخی جهات استمرار گذشته قوی‌تر از مفاهیم جدید است.^{۱۳} همچنین، فرای با اشاره به ویژگی سازگاری و نوظدیری فرهنگ ایرانی ایرانیان را به سرو تشبیه می‌کند که در برابر باد و طوفان "حوادث روزگار" خم می‌شود، اما نمی‌شکند.^{۱۴}

به اعتقاد فرای، در تاریخ و تمدن ایران پیش از اسلام هیچ فرهنگ و آیینی، از یونانی تا بودایی و یهودی و مسیحی که هر یک در برهه‌ای حضوری موقت در ایران داشتند، نتوانستند ماهیت جدیدی به تمدن ایرانی بدهند، چرا که تمدن ایرانی فقط در دوره اسلامی بود که پوششی جدید و دایم در بر کرد و در این قالب تازه به حیات خود ادامه داد و چهارده قرن دیگر تداوم یافت.^{۱۵} در حقیقت، ایرانیان با حفظ زبان و اساسی‌ترین اصول معنوی و دینی خود و با خلق مفاهیم تازه در قالب فرهنگ اسلامی توانستند در حوزه‌های متفاوتی همچون سیاست و شریعت و اخلاق و تصوف و نیز در مبادی هنری جایگاه ممتازی در تمدن اسلامی به دست آورند.^{۱۶}

پس از فتوحات اسلامی، جامعه ایران که رفته‌رفته از شکل زرتشتی به شکل اسلامی بدل می‌شد، کوشید بیشتر اصول متداول خود را با اصول اسلامی تطبیق دهد و بسیاری از قوانین اجتماعی ایران را با ارزش‌های اسلامی سازگار سازد.^{۱۷} بنابراین، نمی‌توان شکست نظامی ساسانیان را پایان سنت‌ها و فرهنگ ایرانی دانست، زیرا این فرهنگ پس از زوال جامعه زرتشتی تا ظهور جامعه اسلامی ادامه داشت و بیشتر ایرانیان در آن شرایط ترجیح دادند با نظام جدید متحد شوند و بر آن تأثیر بگذارند.^{۱۸} در نهایت، جامعه ایران ضمن حفظ عناصر فرهنگی خود مانند زبان فارسی و هنر و اندیشه سیاسی

ایران، "اطلاعات حکمت و معرفت، سال ۹، شماره ۲ (اردیبهشت ۱۳۹۳)، ۴۸-۵۱؛ نقل از ۴۹.

^{۱۶} فرای، "تاریخ و آیین‌ها"، ۴۹.

^{۱۷} چوکسی، جمشید کرشاسب: ستیز و سازش زرتشتیان مغلوب، مسلمانان غالب در جامعه ایران نخستین سده‌های اسلامی، ترجمه نادر میرسعیدی (تهران: ققنوس، ۱۳۸۱)، ۱۷۵.

^{۱۸} چوکسی، جمشید کرشاسب، ۱۷۶.

^{۱۱} ریچارد نلسون فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۳)، ۱۸.

^{۱۲} ریچارد نلسون فرای، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰)، ۱۵.

^{۱۳} Frye, "Charisma," 111.

^{۱۴} فرای، عصر زرین، ۱۹.

^{۱۵} ریچارد نلسون فرای، "تاریخ و آیین‌های معنوی در

توانست در گذر قرن‌ها خود را استمرار بخشد. فرهنگ و هویت ایرانی به شخصیت انسانی شباهت دارد که دوره‌های مختلف رشد، کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی و پیری را می‌گذرانند. همان‌گونه که در همهٔ این مراحل شخصیت اصلی انسان ثابت می‌ماند، هویت ایرانی نیز در طول قرن‌ها به‌رغم تغییر و تحولات سیاسی-اجتماعی، بن‌مایه‌های اصلی و ریشه‌های خود را حفظ کرده است. بدین ترتیب، میان تاریخ و فرهنگ و میراث معنوی ایران باستان با عرفان، اشراق، حکمت، سیاست، زبان و هنر ایران عصر اسلامی پیوند و پیوستگی وجود دارد. اما عامل اصلی این پیوستگی و عدم انقطاع تاریخی چیست و چه عناصری در این مداومت نقش مهم‌تری ایفا کرده‌اند؟ چگونه این تاریخ و فرهنگ از تاخت و تازها و جنگ‌ها و تهاجمات گسترده جان سالم بدر برده و ساختار خود را نیز حفظ کرده‌است؟ در این جستار با بررسی آثار فرای به این پرسش‌ها پاسخ می‌گوییم.

موافقان و مخالفان نظریهٔ پیوستگی

علاوه بر فرای، برخی دیگر از پژوهشگران تاریخی و نظریه‌پردازان اجتماعی از ایدهٔ پیوستگی تاریخ و فرهنگ ایرانی حمایت کرده‌اند. مثلاً به اعتقاد عبدالحسین زرین‌کوب، در تاریخ و فرهنگ ایران وحدت و استمرار بیش از کثرت و فاصله به چشم می‌خورد و با نوعی نگرش واقع‌گرایانه به توالی رویدادها در تاریخ ایران یک وحدت ذاتی و تسلسل علت و معلولی در آنها مشهود است. چنان که با ساقط شدن حکومت ساسانی بسیاری از مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی در عصر اسلامی باقی ماند. از همان آغاز فتوحات، دستگاه دیوانی ساسانیان فعالیت خود را برای حفظ و نگهداری نظام مالی به همان خط و زبان رایج در دیوان‌های پیشین ادامه داد.^{۱۹} محمد محمدی ملایری نیز گسست و ناپیوستگی در تاریخ و فرهنگ ایران را پنداری نادرست می‌داند. به باور او، این نظر که تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام را دیواری از دورهٔ اسلامی آن جدا می‌کند با واقعیت‌های تاریخی سازگاری ندارد. در حقیقت، نباید زوال قدرت ساسانیان را به معنای زوال فرهنگ و تمدن مردم ایران دانست، زیرا جامعهٔ ایران جامعهٔ کهنسالی بود که نیروهای بسیاری در خود ذخیره داشت و با از بین رفتن نظام سیاسی، نیروهای درونی و جاذبه‌های فرهنگی و تمدنی آن پا بر جا ماند. جامعهٔ اسلامی نیز برای راه بردن دولت نوپای خود از دستاوردهای دولت‌های گذشته و تجربیات تاریخی ایرانیان بهرهٔ بسیار برد.^{۲۰} به عقیدهٔ احسان یارشاطر نیز تاریخ و فرهنگ ایران دارای

^{۱۹} عبدالحسین زرین‌کوب، روزگاران ایران (انتشارات محمد محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی (تهران: سخن، ۱۳۷۴)، جلد ۱، ۳؛ جلد ۲، ۱۴. انتشارات یزدان، ۱۳۸۲)، جلد ۱، ۶.

پیوستگی است که در توالی آمیزش با فرهنگ‌ها و کیش‌های دیگر در هر عصری آرایش‌های تازه و آفرینش‌های نوینی عرضه داشته است. پس از تسلط اعراب هم اگرچه برای مدتی تحت سلطه قومی دیگر درآمد و دین جدید را پذیرفت، با اندیشه و ذوق خود آیین تازه را رونق بخشید و با تجارب و سنت‌های خود آن را توسعه داد.^{۲۱} از نظر کریم مجتهدی نیز فرهنگ ایران دارای سه جنبه اصلی است: اسلام و حکمت، سنت‌های یونانی (یونانی‌مآبی) و سنت‌های ایران باستان که این سه جنبه همواره در آثار فرهنگی ایرانی استمرار داشته‌اند. به گفته مجتهدی، این نوع پیوستگی در فرهنگ‌های مصر، یونان و عربستان نبوده و خاص ایران است.^{۲۲} سیدمصطفی محقق داماد نیز به التقاط فرهنگ ایران پس از اسلام اشاره می‌کند و می‌گوید که مردم ایران ضمن پذیرش شریعت اسلام می‌خواستند ایرانی بمانند و در این التقاط بیش از هر ملت دیگری در حد معجزه عمل کردند.^{۲۳}

اگرچه ایده پیوستگی تاریخی و هویت پایدار فرهنگ ایرانی در بین مورخان طرفداران بسیار دارد، اما برخی از نظریه‌پردازان پسامدرن با چنین دیدگاهی موافق نیستند. یکی از مهم‌ترین این نظریه‌پردازان مصطفی وزیری است که در ایران به عنوان یک ملت خیالی ایده پیوستگی فرهنگ ایرانی و سابقه تاریخی هویت ایرانی را رد کرده است. به عقیده او، تداوم تاریخی و فرهنگی ایران از دوره باستان تاکنون بیشتر ساخته و پرداخته ذهن شرق‌شناسان و ایران‌شناسان غربی و روشنفکران ایرانی باستان‌گرا است و چنین تصویری از ایران قبلاً چندان رایج نبوده است.^{۲۴} بر اساس این نوع نگرش، تصور ایران به منزله موجودیتی تاریخی از دوران باستان تاکنون بیشتر محصول کار نویسندگان غربی نژادپرست نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و تقلید روشنفکران باستان‌گرای ایرانی از آنان است و مفهوم هویت ملی پس از ظهور دولت‌های ملی یا دولت-ملت‌های مدرن در جهان پدید آمده است.^{۲۵} همچنین، از دیدگاه این گروه که تحت تأثیر نظریه بندیکت اندرسون در جماعت‌های تصویری (*Imagined Communities*)^{۲۶} و اثر اریک هابزبوم با عنوان اختراع سنت (*The Invention of Tradition*)^{۲۷} هستند، هیچ‌گونه

^{۲۴} احمد اشرف، هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی، ترجمه حمید احمدی (تهران: نی، ۱۳۹۵)، ۳۶.
^{۲۵} حمید احمدی، "هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ"، مطالعات ملی، شماره ۱۵ (بهار ۱۳۸۲)، ۷-۴۶؛ نقل از ۱۷.
^{۲۶} Eric Hobsbawm, *The Invention of Tradition* (Cambridge: Cambridge University Press, 1983), 3.
^{۲۷} بندیکت اندرسون، جماعت‌های تصویری، ترجمه محمد محمدی (تهران: رخداد نو، ۱۳۹۳)، ۱۵۷-۱۶۵.

^{۲۱} احسان یارشاطر، "پیوستگی تاریخ ایران"، در حکمت تمدنی، به کوشش محمد توکلی طرقي (تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۵)، ۴۵۳-۴۶۰؛ نقل از ۴۵۳-۴۵۴.
^{۲۲} کریم مجتهدی، "میزگرد پیوستگی و گسستگی فرهنگ"، نامه فرهنگ، شماره ۵۲ (تابستان ۱۳۸۳)، ۵۶.
^{۲۳} سیدمصطفی محقق داماد، "میزگرد پیوستگی و گسستگی فرهنگ"، نامه فرهنگ، شماره ۵۲ (تابستان ۱۳۸۳)، ۵۱.

ساختار واحدی بر ذهن و اندیشهٔ انسان حاکم نیست و او در شرایط گوناگون عملکرد متفاوت دارد و بنابراین، تصور تاریخی منسجم و پیوسته برای یک ملت و سرزمین امری تخیلی است. به عبارت دیگر، مورخان برای منطقی و قابل قبول جلوه دادن گذشتهٔ انسان داستان‌هایی شیرین، جذاب و قابل فهم از روزگار دیرین ملت‌ها ابداع کرده‌اند. به همین علت، همهٔ تاریخ‌نگاری گذشته به نوعی تمایل به بیان روندی منسجم، پیوسته و متداوم از تاریخ داشته است. گذشته از این، پیوستگی که غالباً ویژگی منحصر به فرد فرهنگ ایرانی توصیف شده، در مواردی نیز عاملی بازدارنده در تحول و پویایی فرهنگ و جامعهٔ ایران انگاشته شده است.

تداوم زبانی

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی که آشکارا پیوستگی فرهنگی ایران را به رخ می‌کشد و می‌توان از آن به منزلهٔ اصلی‌ترین علت تداوم فرهنگی یاد کرد، زبان فارسی است. زبان فارسی عامل حفظ هویت ایرانی و حلقهٔ وصل ایران باستان به ایران دوران اسلامی بود و پس از حملهٔ اعراب به ایران نیز موجب تقویت حس استقلال‌خواهی ایرانیان در برابر اعراب شد. زبان فارسی در این دوران، همان‌گونه که شاهرخ مسکوب در هویت ایرانی و زبان فارسی نشان داده، بیش از هر چیز در برخورد با اقوام مهاجم دارای اهمیت است، زیرا ایرانیان هویت ملی خود را به‌رغم پراکندگی جغرافیایی و حاکمیت عرب، ترک و مغول در جان‌پناه زبان فارسی نگه داشتند.^{۲۸} به عبارت دیگر، زبان به مثابه ابزاری فرهنگی این امکان را فراهم می‌ساخت تا شکست در عرصهٔ نظامی به شکست در عرصهٔ فرهنگی منتهی نشود. بنابراین، در پی تشکیل حکومت‌های نیمه‌مستقل در ایران مانند صفاریان، سامانیان و غزنویان و حمایت از شعر و ادب فارسی در دربارهای آنان، زبان فارسی نیز در آثار ادبی، سیاست‌نامه‌ها، تألیفات مذهبی و تاریخی و آثار اهل دیوان به کار گرفته شد و زمینه را برای هویت‌یابی ایرانیان فراهم کرد. در حقیقت، به‌رغم رواج گستردهٔ زبان عربی پس از ورود اعراب به ایران، ایرانیان زبان فارسی را نیز حفظ کردند و ضمن فراگیری عربی و تألیف آثار متعدد به این زبان در بسیاری از رشته‌ها مانند صرف و نحو، نجوم، پزشکی، ریاضی، شعر و . . . زبان فارسی را نیز در کنار زبان قرآن به کار بردند و در آفرینش ادبیات فارسی جدید نیز کوشیدند.^{۲۹} البته حس وطن‌پرستی یگانه عامل حفظ میراث گذشته نبود و عوامل متفاوت و گاه متناقضی چون خدمت به

^{۲۸} شاهرخ مسکوب، هویت ایرانی و زبان فارسی (تهران): فرای، عصر زرین، ۱۸۷-۱۸۸. نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۷، ۱۰.

حاکمان، کسب مال و مقام در کنار فرهنگ‌دوستی و عشق به حقیقت و نیاز قوم مغلوب به ماندن در این زمینه تأثیرگذار بود.^{۳۰} انتقال فرهنگ مکتوب، ترجمه کتاب‌های بازمانده از پهلوی به عربی راه دیگری بود که برخی برای نگهداری فرهنگ گذشته به کار بردند، یعنی اندیشه‌های ایران باستان از طریق متون اوستایی و دیگر آثار دوره پیش از اسلام به متون حماسی مانند شاهنامه‌های عصر اسلامی و متون اخلاقی و اجتماعی همچون گلستان و بوستان سعدی راه یافت و در این مسیر زبان فارسی هویت ایرانی را همراهی کرد و آن را از گزند اضمحلال مصون نگاه داشت.

افزون بر این، زبان فارسی، که از دوره باستان تا عصر اسلامی مراحل متفاوتی را پشت سر نهاد، با حفظ آثار ادبی هر مرحله آنها را به فارسی جدیدتر انتقال داد.^{۳۱} این زبان بسیاری از واژه‌های مادی و پارتی را جذب کرد و در دوره ساسانی زبان رسمی دولت شد.^{۳۲} در دوره اسلامی نیز اگرچه عربی زبان علم بود، اما نتوانست جای فارسی را در محاوره و نظم و نثر بگیرد. مثلاً شعر که از نخستین مظاهر ادبی و تجلی‌گاه روح و احساس انسان‌هاست، در زبان فارسی به گویش‌ها و لهجه‌های گوناگون سروده می‌شد. دوبیتی یا شعر عامیانه فارسی از قرن‌ها پیش در ایران وجود داشت و همواره منبع رباعیات فارسی در دوره اسلامی بود. این اشعار شفاهی و سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد و در بسیاری شهرها بر سر زبان‌ها باقی می‌ماند، چنان که دهقانان و رهبران محلی سرایندگان این گونه شعرها را تشویق می‌کردند.^{۳۳} در نهایت، قصه‌ها و داستان‌های عامیانه فارسی نیز در عصر ساسانی رواج داشتند و در دوره اسلامی همچنان با اندکی تغییر ادامه یافتند.^{۳۴}

با رواج زبان فارسی جدید به منزله زبان مشترک همه ایرانیان و کاربرد سنن ایرانی، سغدی، خوارزمی و سایر لهجه‌های محلی به صورت ترکیب ایرانی-اسلامی مرحله نوینی در زبان فارسی شکل گرفت. در همین زمان، دانشمندان عرب غالباً ایرانیان را به سبب استعمال زبان فارسی به جای عربی و ترویج آیین و سنن قدیم ایرانی سرزنش می‌کردند. به عقیده فرای، نویسندگان و بزرگان ادب و شاعران ایرانی، به‌ویژه فردوسی، در حفظ زبان فارسی و میراث گذشته ایران تأثیر بسیاری داشتند.^{۳۵} او همچنین طبقات مختلف اجتماعی را در استمرار زبان فارسی مؤثر می‌داند؛ مردمی که در محاورات روزانه برای برقراری ارتباط

^{۳۰} مسکوب، هویت ایرانی، ۸.

^{۳۱} فرای، عصر زرین، ۱۵.

^{۳۲} فرای، عصر زرین، ۱۸۹-۱۹۰.

^{۳۳} فرای، عصر زرین، ۱۸۸-۱۸۹.

^{۳۴} فرای، عصر زرین، ۳۷.

^{۳۵} ریچارد نلسون فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، ۱۴۶-۱۴۷؛ فرای، عصر زرین، ۱۹۲.

با دیگران و در گفت‌وگوهای خود همواره از زبان فارسی استفاده می‌کردند.^{۳۶} ایرانیان با حفظ زبان فارسی میراث باستانی خود را نگاه داشتند و نویسندگان و شاعران ایرانی با سرودن شعر و نگاشتن نثر به زبان فارسی از فراموشی و زوال افکار، اندیشه‌ها، ادبیات، فلسفه و حکمت، آداب و رسوم و سنت‌های گذشته جلوگیری کردند.^{۳۷} در این فضا بود که نواخ شعر و ادب فارسی چون فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ منظومه‌های بزرگ حماسی، عرفانی و غنایی خود را پدید آوردند و حافظ میراث فرهنگی ایران شدند.^{۳۸} رفته‌رفته این زبان بیش از پیش عربی را از میدان خارج ساخت و مقارن قرن ششم هجری قمری جز تألیفات مذهبی آثاری در زمینه‌های دیگر به زبان عربی پدید نیامد. اگرچه جریان این تبدل به درستی روشن نیست، واضح است که حکومت‌های ایرانی و به‌ویژه سامانیان در رونق و شکوفایی زبان فارسی نقشی مهم و تعیین‌کننده داشتند.^{۳۹}

افزون بر این، فرای زبان عربی را در حفظ و غنای زبان فارسی مؤثر می‌داند. بدین صورت که زبان فارسی با بهره‌گیری از واژه‌های عربی بسیار رونق یافت و قواعد عروض عربی نیز به شعر فارسی استحکام بخشید. به گفته فرای، فرهنگ پرتوان و قواعد عروض عربی در انگیزه بخشیدن به نویسندگان و شاعران فارسی در آفرینش سخن و شکوفایی زبان فارسی نقش مهمی داشت. مقدار ناچیز آثار باقیمانده از ادبیات فارسی میانه نسبت به ادبیات فارسی دوره اسلامی شکی باقی نمی‌گذارد که زبان عربی عامل وسعت یافتن و جهانی شدن فارسی بوده است.^{۴۰}

تداوم اندیشه سیاسی و دیوان‌سالاری

پیوند و تداوم اندیشه سیاسی دلیل دیگری بر پیوستگی فرهنگ ایرانی است و خط سیر مشخصی را در اندیشه و جهان‌بینی ایرانیان از دوره‌های باستان تا عصر اسلامی نشان می‌دهد. یکی از مهم‌ترین لایه‌های اندیشه ایران باستان اندیشه ایرانشهری است که در همه سطوح فکری و ادبی از فلسفه، تاریخ و دین نشانه‌های آن دیده می‌شود. ایرانشهر سرزمینی بود که فرهنگ ایرانی و ساسانی در آن برتری داشت.^{۴۱} با اشاره به این اندیشه پایدار، رساله‌هایی در زبان پهلوی تحت عنوان آیین‌نامگ و خودای‌نامگ نوشته شدند که در دوره اسلامی در سیاست‌نامه‌ها (سیرالملوک‌ها) استمرار یافتند.^{۴۲} همچنین، بسیاری

^{۳۶} فرای، عصر زرین، ۳۱.
^{۳۷} فرای، عصر زرین، ۳۷ و ۱۷۰؛ سیدجواد طباطبایی،
 خواجه نظام الملک توسی: گفتار در تداوم فرهنگی
 ایران (تبریز: انتشارات ستوده، ۱۳۸۴)، ۷۴-۷۵.

^{۳۸} فرای، بخارا، ۱۴۶.
^{۳۹} فرای، عصر زرین، ۱۹۰.
^{۴۰} فرای، عصر زرین، ۱۹-۲۰.
^{۴۱} فرای، بخارا، ۱۴۶-۱۴۷.
^{۴۲} فرای، بخارا، ۱۸۷.

از تدابیر و اندیشه‌های سیاسی که جذب فرهنگ اسلامی شدند و رنگ اسلامی گرفتند دربردارنده دانستنی‌ها و مبانی فکری دوره ساسانی بودند و اخلاق اوستایی، پندها و اندرزهای بزرگان ساسانی به فرزندانشان، داستان‌ها و ضرب‌المثل‌های ایرانی درباره چگونگی مملکت داری در سراسر دنیای اسلام گسترش و تداوم یافت.^{۴۳} اندیشه وحدت سیاسی-دینی نیز در میان ایرانیان رواج داشت.^{۴۴} در ایران، حاکم سیاسی همواره نقش رهبر مذهبی را نیز ایفا می‌کرد. در حقیقت، ایرانیان در طول تاریخ تمایل داشته‌اند که دین (مرکز دینی) و دولت را با هم متحد کنند و نوعی حاکمیت کاریزماتیک (charismatic) به وجود آورند. برای مثال، شاه ساسانی در سایه حقوق الهی بر مردم حکومت می‌کرد و دولت همواره مذهبی بود. همچنین، بنیادگذار سلسله صفوی هم‌زمان رهبر دینی و سیاسی محسوب می‌شد.^{۴۵} به عقیده فرای، مفهوم شاه شاهان (به لاتین: lord of lord و به هندی و بودایی: راجا دا راجی) در دوره اسلامی تداوم یافت.^{۴۶} هم‌داستانی و همراهی دین و دولت که از اصول دین اسلام است، متأثر از دولت ساسانی است.^{۴۷} نیز، فرهنگ اسلامی از حکومتی مذهبی که در آن سازمان‌های سیاسی و دینی به هم پیوسته باشند حمایت می‌کرد.^{۴۸} در این زمینه ریچارد بولت (Richard Bulliet) می‌گوید: ”در آیین زرتشت بیشتر از سایر ادیان میان دین و دولت قرابت و نزدیکی وجود داشته است. با این همه، حتی پس از سقوط شاهنشاهی ساسانی صدور آرای قانونی زرتشتی ادامه یافت.“^{۴۹}

در دوره ساسانی، موبد موبدان مقامی بود در کنار شاهنشاه و همو در ایجاد قوانین دولت ساسانی پیش قدم بود. علمای مسلمان هم که قوانین شریعت را ابلاغ می‌کردند، تصویری از آیین زرتشت پیش از اسلام را منعکس می‌ساختند.^{۵۰}

یکی دیگر از مهم‌ترین عناصر فرهنگی و تمدنی ایرانی که در دوره اسلامی تداوم یافت، سنت‌های مرتبط با دیوان‌سالاری بود. عرب‌ها پس از فتح ایران نظام دیوان‌سالاری منسجم و پیچیده ساسانی را یکسره و بی‌کم و کاست به خدمت گرفتند.^{۵۱} فرای با تأکید بر استمرار نظام اداری و مالی ایران در دوره اسلامی، امپراتوری ساسانی را سرمشق کامل اعراب برای

^{۴۳} فرای، عصر زرین، ۱۷۰.

^{۴۴} فرای، بخارا، ۱۴۰.

۱۳۷۳، ۳۸۸.

^{۴۵} فرای، عصر زرین، ۱۶۹.

^{۴۶} Frye, Iran, 23;

^{۴۷} ریچارد بولت، گروهش به اسلام در قرون میانه، ترجمه محمدحسین وقار (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)، ۳۸.

فرای، عصر زرین، ۱۶۹.

^{۴۸} Frye, Iran, 23.

^{۴۹} Frye, Iran, 22.

^{۵۰} محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران، ۷.

^{۵۱} ریچارد نلسون فرای، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی،

اداره امور مملکتی دانسته است.^{۵۲} به نظر فرای، تقدس فرمان شاهی و علاقه‌مندی به القاب و عناوین، به‌ویژه در بین خلفای اموی و عباسی، استفاده از انگشتر برای مهر کردن نامه‌ها، ایجاد سازمان‌های پستی، فرونق یا پروانه، ایجاد منصب وزارت (وزرک فرمدار) از مهم‌ترین تأثیرات دستگاه دیوانی ساسانی بر دیوان‌های دوره اسلامی است.^{۵۳} همچنین، وظایف و کارکردهای قاضی در دوره اسلامی تفاوت چندانی با موبد زرتشتی نداشت و عنوان قاضی‌القضات نیز یادآور منصب موبد موبدان در عصر ساسانی بود.^{۵۴} سازمان اوقاف در اسلام از بسیاری جهات مانند آتشگاه‌های زرتشتیان یا اوقاف مخصوص آتش بود.^{۵۵} جزیه (مالیات سرانه) و خراج (مالیات زمین) نیز با اندکی اصلاح همان ترتیب و شکل قبلی مالیات‌گیری دوره ساسانی را حفظ کرد.^{۵۶} بقای دیوان‌های اداری، به‌ویژه دیوان خراج در خلافت اسلامی، موجب شد بسیاری از مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی که بدان وابسته بودند، دست‌نخورده به دستگاه حکومت راه یابند و همچنان به سیر تاریخی خود ادامه دهند. افزون بر این، حضور وزرای برجسته ایرانی مانند برمکیان بلخی، بنو جراح خراسانی، ابن یزیداد مروی و ابن زیات گیلانی که نسبت به سنت گذشته و فرهنگ ایرانی وفادار بودند، نشان‌دهنده تداوم اندیشه‌های ایرانی در زمینه کشورداری در دوره اسلامی است. این افراد گاهی سنت‌های کهن ساسانی را در دربارها اجرا می‌کردند. مثلاً در عصر مأمون (۱۹۸-۲۱۸ق)، فضل‌بن سهل تشریفات درباری را در دستگاه خلافت رایج ساخت.^{۵۷}

تداوم سنت‌های هنری

حضور الگوهای کهن ایرانی در آثار هنری پس از اسلام و تأثیرپذیری هنر اسلامی از عناصر هنر ساسانی یکی دیگر از دلایل اثبات تداوم و استمرار فرهنگ ایرانی است. ریچارد فرای با اشاره به ضرب‌المثل "هنر نزد ایرانیان است و بس" بر استمرار هنر ایرانی در سراسر تاریخ تأکید کرده است.^{۵۸} هنر ساسانی بی‌تردید بر هنر و معماری اسلامی تأثیر ژرفی داشت، زیرا مدت‌ها پس از فتح ایران، جغرافی‌دانانی همچون ابن‌رسته، ابن‌خردادبه، اصطخری و دیگران از بناها و ویرانه‌های عظیم ساسانی سخن گفته‌اند، به‌گونه‌ای که بناهای معماری مانند مساجد، آرامگاه‌ها و کاخ‌هایی که عرب‌ها ایجاد کردند، چه در سبک معماری و چه در مصالح، متأثر از بناهای دوره ساسانی و آتشکده‌ها و کاخ‌های ایشان بود.^{۵۹}

^{۵۶} فرای، عصر زرین، ۸۰.

^{۵۷} فرای، عصر زرین، ۱۶۸.

^{۵۸} فرای، عصر زرین، ۱۹۳.

^{۵۹} فرای، عصر زرین، ۱۹۸-۱۹۹.

^{۵۲} فرای، عصر زرین، ۱۶۷.

^{۵۳} فرای، عصر زرین، ۳۲-۳۴.

^{۵۴} فرای، عصر زرین، ۱۶۷.

^{۵۵} فرای، عصر زرین، ۳۳.

از نظر ساسانیان، هنر کاملاً تجریدی و انتزاعی بود و موضع دین زرتشت هم در این زمینه با دین اسلام شباهت داشت. از این رو، مسلمانان می‌توانستند اشکال و مفاهیم هنر ساسانی را، بی‌آنکه با عقاید اسلامی برخورد پیدا کند، اقتباس کنند. به عبارت دیگر، برای مسلمانان وام‌گیری از اشکال و اندیشه‌های هنری ایرانیان آسان‌تر از اقتباس از هنر مسیحیان عراق و شام بود، زیرا در هنر مسیحی شمایل‌نگاری وجود داشت که خاطره دوران بت‌پرستی را در ذهن‌ها زنده می‌کرد. همچنین، هنر ساسانی در پی تصویرگری نقش انسان‌ها و جانوران نبود و در تزیینات معماری و قطعات پارچه به طرح‌های هندسی، گیاهی و گل و بوته گرایش داشت.^{۶۰} بدین ترتیب، همچنان که دانشمندان مسلمان از علوم یونان برای رونق علوم اسلامی استفاده کردند، هنرمندان مسلمان نیز اشکال و مضامین کهن هنر ایران را به شیوه‌های جدید در هنر اسلامی به کار گرفتند. در حقیقت، همان درون‌مایه‌های کهن هنر ساسانی مانند صحنه‌های شکار، مجالس می‌گساری، دربار، ماه و ستاره و غیره در دوره اسلامی تداوم یافتند.^{۶۱}

افزون بر این، تشابه اصول فنی و مضامین نقاشی‌ها و دیوارنگاره‌های پیش از اسلام دلیل دیگری بر تداوم سنت‌های هنری ایران ساسانی است. در این نقاشی‌ها، نوع لباس مانند جلیقه‌های ابریشمی، چکمه‌ها و کلاه‌های نوک‌تیز سغدی پیوستگی با دوره‌های پیشین را آشکار می‌سازد. شاید کلاه‌های بلند نوک‌تیزی که دانشمندان مسلمان بر سر می‌گذاشتند و قلنسوه نامیده می‌شد و اولین بار در شرق ایران معمول شد، از همین کلاه‌های سغدی متأثر شده باشد.^{۶۲} نفوذ هنر ساسانی حتی در نقاشی‌های دیواری و پران‌های کاخ‌های اموی در بیابان‌های شام و نیز در نگاره‌ها و کاخ‌های سراسر قلمرو عباسی مشهود است. فرای نقاشی دوره اسلامی را تداوم سنت نقاشی عصر ساسانی می‌داند.^{۶۳}

یکی دیگر از شاهکارهای هنر ایرانی که به روشنی پیوستگی فرهنگ ایرانی را نمایان می‌سازد، صنعت فرش‌بافی است که در زندگی مردم ایران اهمیت بسیار دارد و قالی‌های ابریشمین همواره مایه آرایش خانه‌های ایرانیان بوده و نزد فاتحان یونانی، ترک و مغول نیز ارزشی فراوان داشته است.^{۶۴} به گفته فرای، سنت هنری عالی و مرغوبیت موجود در فرش‌های امروزی در قالی‌های دو هزار سال پیش نیز وجود داشت که مداومت در نقش‌های هنری و استادی در فن بافندگی را نشان می‌دهد.^{۶۵}

^{۶۰} فرای، عصر زرین، ۱۹۳-۱۹۴.

^{۶۱} فرای، عصر زرین، ۱۹۷.

^{۶۲} فرای، بخارا، ۱۲۰؛ فرای، عصر زرین، ۱۹۸.

^{۶۳} فرای، عصر زرین، ۱۹۸.

^{۶۴} فرای، عصر زرین، ۲۰۱-۲۰۲.

^{۶۵} فرای، عصر زرین، ۲۰۱-۲۰۲.

هنر خوشنویسی نیز در بخش ایرانی جهان اسلام بسیار تکامل یافت. وجود انواع گوناگون خط تزئینی کوفی نشان‌دهنده قریحه و استعداد هنرمندان مشرق است. چنین به نظر می‌رسد که مینیاتور و تذهیب از کیفیات خاص کتب مانویان در دوره پیش از اسلام گرفته شده باشد، گرچه گفته‌اند کتب زرتشتی نیز مزین بوده‌اند.^{۶۶}

نتیجه

یکی از اصلی‌ترین شاخصه‌های فرهنگ ایرانی که مورد توجه بسیاری از ایران‌شناسان و مورخان قرار گرفته، پیوستگی و تداوم آن در دوره‌های مختلف است. فرهنگ ایرانی همانند رشته زنجیری است که در طول صدها سال ذهن و روح و وجدان ایرانی را در گذر دوره‌ها و سلسله‌ها و هجوم اقوام گوناگون به این سرزمین به هم پیوند داده است. در حقیقت، فرهنگ ایرانی در طول تاریخ پیوستگی خود را حفظ کرده، به‌گونه‌ای که ابعاد مشخصی از این هویت فرهنگی از زمان باستان تاکنون تداوم یافته است. البته این بدان معنا نیست که بین ایران امروز و ایران ۲۰۰ سال پیش با ایران هزار یا ۲ هزار سال قبل تفاوتی نیست، بلکه توسعه شهرنشینی، توسعه فناوری و صنعت، تغییر حاکمیت سیاسی، تحولات فرهنگی و... جامعه، فرهنگ و شهروند ایرانی را با تغییرات گسترده روبه‌رو ساخته و در بینش و منش سیاسی و فرهنگی ایرانیان تأثیر گذاشته، اما در پشت این تحولات درون‌مایه و جوهره اصلی فرهنگ ایرانی ثابت مانده است.

ریچارد فرای، که از نظریه‌پردازان پیوستگی فرهنگ ایران است، اعتقاد دارد که تداوم فرهنگ ایرانی نشان‌دهنده ارتباط میان هویت منسجم و منحصر به فرد ایرانیان پیش از اسلام و پس از اسلام است که بسیاری از عناصر پیشین را در خود نگاه داشته‌اند. این تداوم فرهنگی را می‌توان در سه حوزه زبان، هنر و اندیشه سیاسی یافت. بر اساس بسیاری از شواهد، نقش‌ها و مضامین هنری، شعر و ادب فارسی و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی تحت تأثیر زبان، هنر و اندیشه ایران پیش از اسلام قرار داشته‌اند. چرا که در جامعه ایران آن عصر شرایط برای پیشرفت فرهنگی، علمی و هنری فراهم بود. بنابراین، تلاقی اسلام با عناصر فرهنگ ایرانی و بهره‌گیری از آنها زمینه‌ساز دوران طلایی تمدن اسلامی شد. به عبارت دیگر، تحولات چشمگیر فرهنگی پس از اسلام به معنای منسوخ شدن کامل گذشته تاریخی ایران نیست و به‌رغم دگرگونی‌های بزرگ، فرهنگ ایرانی استخوان‌بندی و شکل اصلی خود را حفظ کرد. بر اساس این دیدگاه، حتی حمله مغول

^{۶۶} فرای، عصر زرین، ۲۰۱-۲۰۲.

در قرن هفتم نیز نتوانست گسستی تاریخی در فرهنگ و هویت ایرانی ایجاد کند و ایرانیان توانستند رفته‌رفته ادب، تربیت و مدنیت را به مغولان بیاموزانند، چنان که هجوم و استیلای ویرانگر این قوم باعث مغولی شدن جامعه ایران نشد، بلکه به‌عکس قوم مغول را ایرانی کرد.

از یاد نباید برد که اندیشه‌ای با نام ناسیونالیسم (یعنی ایجاد یک حرکت سیاسی مشخص بر اساس ویژگی‌های تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی یک جامعه) ریشه در دوران مدرن دارد و بیشتر به سال‌های پس از انقلاب فرانسه بازمی‌گردد. در ایران نیز تبیین پیوستگی فرهنگی و هویت ملی ریشه در تحولات فکری و سیاسی دوران قبل و پس از انقلاب مشروطه دارد. با این همه، تحقیق در متون کهن تاریخی و آثار ادبی به منزله یکی از جلوه‌های فرهنگ و تمدن ایرانی نشان می‌دهد که وجود احساسات ملی به مفهوم سنتی آن، یعنی علاقه به فرهنگ، تاریخ، سرزمین و نظام سیاسی خاص، گفت‌وگو از ریشه‌های تاریخی و فرهنگی ایرانیان و اشاره به سنت‌های هنری، ادبی، فلسفی، زبان و... صرفاً محصول دوران مدرن نیست.